

علی درویش زاده خاطراتش از کودکی و نوجوانی محله کارگران را مرور می کند

## قرار دو چرخه سوارها زیر درخت توت



محله گردی

ایستگاه اول



ما هر سال، دهه آخر صفر و نیمه شعبان، در خانه مان مراسم برپا می کنیم. بچه که بودم، وقتی مراسم تمام می شد، من و چند بچه دیگر، پنهان از چشم بزرگ ترها پشت دستگاه صوت می رفتیم؛ زیرا اجازه نمی دادند ما به آن نزدیک شویم. با پسر عمویم، متن های مداحی را که بلد بودیم، پشت میکروفن می خواندیم. یکی مداحی می کرد و بقیه سینه می زدند.

سمیرا منشادی | خانواده علی درویش زاده از ساکنان قدیمی محله کارگران هستند. علی در کوچه پس کوچه های این محله بازی کرده و قد کشیده است. حالا که در بیست و هفت سالگی خاطراتش را مرور می کند، بیشتر از هر زمان دیگری، دلش برای روزهای کودکی و نوجوانی اش که در محله سپری شد، تنگ می شود. محله ای که پراز باغ میوه و زمین های کشاورزی بود و حالا بسیار تغییر کرده است. اواز این تغییرات هم خوشحال است و هم ناراحت.

ایستگاه دوم

از چهارده سالگی با مسجد حضرت ولی عصر (عج) آشنا شدم. اوایل که به مسجد می رفتم، چون سنم کم بود، به من مسئولیت زیادی نمی دادند. اما کم کم کارها را به من سپردند و فرمانده پایگاه بسیج شهید کامیاب این مسجد شدم. برایم شیرین است که توانستم پله به پله رشد کنم. خیلی از آن بچه هایی که دیروز دستشان را می گرفتم و به حرم می رفتیم، امروز بزرگ شده و مسئولیت گرفته اند.

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

در انتهای کوچه چمن ۱۳ یک آبخوری قرار داشت که ما پسرهای محله، وقت دو چرخه سواری در روزهای تابستان، از آن سیراب می شدیم. کنار آبخوری، درختان توت قدیمی بود. فصلش که می شد، از درخت بالا می رفتیم و حسابی توت می خوردیم و بعد هم در محله دو چرخه سواری می کردیم. چند سال است آن آب سردکن به دلیل سد معبر از پیاده رو جمع شده است.



ایستگاه پنجم



بین خیابان چمن ۳ و ۵ باغی بود که در حال حاضر زمینش به حوزه علمیه واگذار شده است. وقتی ما بچه بودیم، آنجا زمین کشاورزی بود و صیفی جاتش را به مردم می فروختند. ما درم سیدی دستم می داد و من را به سرزمین می فرستاد تا خیار و گوجه و بادمجان و... بخرم. ما پسرها دوروبر آن زمین، فوتبال هم بازی می کردیم.

سر کوچه چمن ۷، حمام عمومی «چمن» قرار داشت که مرحوم پدر بزرگم در آن جاکار می کرد. حمام در مسیر چند کارا قرار داشت و علاوه بر رانندگان اتوبوس، زائران هم از آن استفاده می کردند. حالا به آپارتمان و مغازه های مختلف تغییر کاربری داده است. خاطره مشترک همه ما از حمام ها عمومی، نوشابه سردی است که سفارش می دادیم و بعد حمام می نوشیدیم.

سر کوچه چمن ۵ مغازه سوپرمارکت آقای ذبیح بود که ما محتاج ضروری را داشت. بین مغازه های اطراف، فقط او بود که شیر سهمیه ای می آورد. همه اهالی از صبح زود، سیدهایشان را که چند شیشه خالی داخلش بود، در نوبت می گذاشتند تا بار شیر برسد. من هم بارها در صف ایستاده بودم. خداوند آقای ذبیح را رحمت کند. متأسفانه مغازه اش بعد از تغییرات خیابان تخریب شد.



عکس: سمیرا منشادی / شهرآرامش

ایستگاه ششم

